یادداشت

نگاهی به فیلم «بنفشه آفریقایی»

قصه زندگی

پژمان دادخواه

● «بنفشــه آفریقایــی» دومیــن فیلم بلنــد مونا زندی‌حقیقی پس از فیلم «عصر جمعه» است. این فیلم داستان زنی به نام شکوه (فاطمه معتمدآریا) است که از همسر سابقش، فریدون (رضا بابک) جدا شــده و با رضا (سعید آقاخانی) ازدواج کرده است. پس از چند سال، شکوه متوجه می‌شود بچه‌هایش فریدون را به خانه ســالمندان برده‌اند. این در حالی است که بچه‌ها هم ارتباط چندانی با شکوه ندارند. شــکوه با رضا تصمیم می‌گیرد فریــدون را به خانه بیاورنــد و از او مراقبــت کنند و مدتــی در کنار هم زندگی کنند. در ابتدا همه چیز نســبتا خوب اســت، ولی پس از مدت کوتاهــی فریدون و رضا در تقابل با هم قرار می‌گیرند. رضــا غرورش اجازه نمی‌دهد همسر سابق شکوه، در خانه آنها حضور داشته باشد و نگران حرف مردم و گوشه‌وکنایه‌هاســت و بهانه می‌گیرد و از موافقت ضمنی‌اش پشــیمان اســت. فریدون نیز پیش خود قبول نمی‌کند همسر سابقش که از او جدا شده و رفته است، برایش فداکاری کند. در این میان شکوه برای ایجاد یک شرایط متعادل و آرام تلاش می‌کند. فیلم‌نامه‌نویس زیاد گذشته افراد و جزئیــات را بــاز نکرده و به همین دلیــل بیننده با گذشته افراد و علت خیلی از اتفاقات آشنا نمی‌شود. بیشــتر تاکید بر موقعیتی است که درحال‌حاضر سه شــخصیت در آن قرار گرفته‌انــد و می‌توان این‌گونه تصور کرد که بیشــتر بستری برای این مسئله فراهم شــده که باید در حل مشکل و معضل فعلی تلاش کنند و در بند علت، مقصر و ســایر حواشــی نباشند تا بیننده هم به ورطه قضاوت درباره شــخصیت‌ها و علــت رخدادها نیفتــد؛ چراکه خود شــکوه هم نگــران قضاوت‌شــدن از ســوی مــردم -آن‌هم در شهری کوچک- نیست و به تصمیمش، یعنی کمک بــه فریدون، ایمــان دارد و در ایــن راه محکم قدم برمی‌دارد. در سراســر فیلم و به تناوب، شاهد تقابل این آدم‌ها هســتیم و اتفاق چندانی رخ نمی‌دهد تا در نهایت بچه‌هایش فریدون را از آن خانه می‌برند. فیلم یک موقعیــت نامتعارف و ایــده‌ای را مطرح کرده و خیلی به لایه‌های درونی و پیچیدگی‌ها قدم نگذاشته و بیشتر به همین تقابل‌ها پرداخته است تا به یک تعادل برسد.

مســئله‌ای که در این فیلم جلب توجه می‌کند و از نقاط قوت فیلم به شمار می‌رود، انتخاب نمادها و نشانه‌هاســت. فیلم شــروع نمادین و تأثیرگذاری دارد. در همان ابتدا تصویر شکوه خسته را می‌بینیم که ســر بر کلاف‌هــای رنگی گذاشــته اســت. این رنگ‌های پرشور و زنده، مرهون رنج‌ها و دویدن‌های شکوه اســت. او خم به ابرو نمی‌آورد و تا آخر فیلم یک‌تنــه مــی‌دود. کلاف‌های رنگی‌ای کــه در خانه است و در جای‌جای فیلم به آنها پرداخته می‌شود، حــس ناب زندگی و احوال شــخصیت‌ها را نشــان می‌دهــد؛ کلاف‌هایی که قصه زندگی بــا آنها بافته می‌شوند و رنگ‌های پرشوری دارند. همچنین مکان و جغرافیــای معناداری که بــرای این فیلم انتخاب شــده، این شــور و ســرزندگی را دوچندان می‌کند؛ شهری در شمال کشور که سرشار از آرامش و حس زندگی اســت و خانه دوطبقه دلباز که از طبقه دوم آن می‌توان تردد آدم‌ها و جریان زندگی را در کوچه دید. انتخاب نام مهر برای آسایشــگاه سالمندان هم دو وجه دارد؛ مهر و عاطفه شکوه و همچنین اولین ماه پاییز که برگ‌های زردش را در همان شروع فیلم در جنگل می‌بینیم؛ فضای خزان‌زده‌ای که همچنان حکایت از زندگی دارد و قرار اســت از ســوی شکوه بــا یک گل بنفشــه آفریقایی حفظ شــود! همچنین موسیقی خوب پیمان یزدانیان، فیلم را دلنشین کرده و مخاطــب را به فضای فیلــم نزدیک‌تر می‌کند. از دیگر نقاط قوت فیلم، بازی‌های درخشان و باورپذیر بازیگرانی است که مخاطب به‌راحتی با آنها ارتباط برقرار می‌کند؛ فاطمه معتمدآریا مثل قبل توانســته نقــش یک زن خســتگی‌ناپذیر را بــه زیبایی هرچه تمــام بازی کند و ســعید آقاخانی هم بازی جدی و ملموســی را ارائه داده و در نهایــت بازی متفاوت، دلنشــین و تأثیرگذار رضا بابک را شــاهد هستیم که حضورش پس از چند سال اتفاق خجسته‌ای است.

در این فیلم مضامینی همچون عشــق، اخلاق، انسانیت و فداکاری مورد توجه قرار گرفته و شکوه در کانون این مســئله قرار دارد و کنش و ارتباطش با آدم‌های پیرامون، این مضامین را آشکارتر می‌کند. فیلم دربــاره زندگی اســت و آنچــه آن را تقویت می‌کند، انســانیت، عشق و فداکاری است که بیشتر از همه در رفتار شــکوه تجلی پیدا می‌کند. شــکوه نه‌تنهــا در زندگی خــود فــداکاری می‌کند و همه تلاشــش را بــرای تعــادل موقعیت جدیــد به کار می‌گیرد، بلکه برای مردم شــهر هم همراه، همدم و کارگشاســت و همه او را می‌شناسند. شکوه نماد عشــق و انســانیت اســت و برای کمک بــه مردم پیش‌قدم است و لحظه به لحظه با این چالش‌ها و خستگی‌های شیرین زندگی می‌کند. بنفشه آفریقایی فیلمی ســاده، سرراست و فاقد هرگونه پیچیدگی و تکلف اســت و آنچه آن را به فیلمی متفاوت بدل کــرده، ایده جســورانه فیلم اســت که به شــکلی متفــاوت، فــداکاری زنانی را که بــرای زندگی آرام می‌جنگند، روایت کرده است.

عکس: داوود قهرداری، ایرنا

وحدت در خاک آرمید

گروه هنــر: پیکــر نصــرت‌الله وحــدت در قطعه هنرمندان بهشت زهرا به خاک سپرده شد.

نصــرت‌الله وحدت، بازیگر قدیمــی، که روز ۱۵ مهرماه به دلیل کهولت سن درگذشت، جمعه، ۱۸ مهرماه در قطعه هنرمندان بهشــت زهرا (س) به خانه ابدی بدرقه شد.

مراســم تشــییع و تدفین این بازیگــر با حضور جمعــی از هنرمنــدان و نیــز جمعیــت نســبتا قابل‌توجهی از مردم برگزار شــد؛ درحالی‌که در پی شــیوع ویروس کرونا برای این مراسم اطلاع‌رسانی نشده بود.

پیکر نصرت‌الله وحدت در جوار مزار اســماعیل ارحام‌صدر (طراح صحنه قدیمی و اهل اصفهان) به خاک ســپرده شــد. در ایــن مراســم که رجب بهلولــی، از هنرمندان پیش‌کســوت، اجرای آن را برعهــده داشــت، علیرضا نجــف‌زاده، نایب‌رئیس هیئت‌مدیره خانه ســینما، محمد برسوزیان، بازیگر، شهرزاد وحدت، دختر این هنرمند و کامران ملکی، بازرس خانه سینما، صحبت کردند. همچنین پوری بنایی که خارج از تهران اســت، در تماســی تلفنی درگذشت وحدت را تسلیت گفت.

اصغر سمســارزاده، فروغ بهمن‌پور و اســدالله یکتا از دیگر حاضران در این مراسم بودند.

او متولد سال ۱۳۰۴ و از پایه‌گذاران تئاتر اصفهان بود که در بیش از ۴۳ فیلم بازی کرده اســت. او از ۱۸ســالگی در تئاتر حرفه‌ای حاضر شد. وحدت با لهجه اصفهانی و شیرین بیانش باعث شورونشاط در دل مردم می‌شد و مردم را می‌خنداند.

گفت‌وگو با ابراهیم الفت، هنرمند نقاشی-خط

دکوراتیو بودن مؤلفه‌ای از هنر معاصر است

گروه هنر: برخی نقاشی-خط را تحولی بزرگ در خوشنویسی ســنتی ایران می‌دانند که اتفاقا با اقبال بسیار روبه‌رو شده و حتی تا یک دهه پیش نیز در زمــره پرفروش‌ترین گونه‌های هنری قلمداد می‌شــد و عــلاوه بر بازار داخلــی به‌ویژه در کشورهای عربی منطقه مشتریان پروپاقرصی داشت و دارد. اما چندی اســت عده‌ای بر این باورند بــا ورود چهره‌های پرشمار و تازه به این عرصه، نقاشی-خط آن‌سان که باید به فرم‌ها و فرآورده‌های نو و متنوع دســت نیافته و در فقدان نوآوری‌ها به‌نوعی تکرار دچار شــده که از اقبال آن کاســته است. بااین‌حال شاهد ابتکارعمل‌های هنرمندانه نیز هستیم که یکی از نمونه‌های آن، نقاشی-خط‌های ابراهیم الفت در فرم «لایت باکس» اســت که در تازه‌ترین نمایشــگاهش در گالری «سرزمین هنر»، دســت‌کم در قالب چند اثر، مرزهای این گونه خوشنویسی را شکسته و پا به حریم «هنر مفهومی» با همان «کانســپچوال‌آرت» گذاشته اســت. او که نخستین بار در ســال ۱۳۹۰ در گالری دی، نقاشــی-خط‌هایش را بر بوم‌های لایت باکس ارائه کرد، پس از ۹ ســال در تازه‌ترین نمایش انفرادی خود وارد فضاهای جدیدی شــده است. او که در دانشــگاه تهران در رشته پزشکی و در دانشگاه تنکابن گرافیک تحصیل کرده، می‌گوید «کار طبابت و رســیدگی به مطب را در حاشیه کار هنری‌اش انجام می‌دهد و شوروشوق دارد تا در عالم هنر دســت به نوآوری بزند». این انتخاب او دستاوردهای هنری هم برایش رقم زده که راهیابی آثارش به گنجینه «موزه برایتن» انگلیس و گنجینه «موزه خط» مالزی نمونه‌های آن است. ابراهیم الفت در زمینه اقتصاد هنر نیز به موفقیت‌هایی دست یافته؛ از جمله در سال‌های ۲۰۱۱ و ۲۰۱۲ فروش آثارش در حراجی‌های «ساتبیز» لندن پنج‌هزارو۷۵۰ پوند، دوبی ۱۴ هزارو۵۰۰ دلار و «کریستیز» پاریس هشت‌هزار یورو بود. به بهانه برگزاری نمایشگاه جدیدش با او گفت‌وگو کردیم.

دلیل ۹ ســال وقفه در برپایی نمایــش انفرادی‌تان چیست؟

این بیســت‌ودومین نمایش انفرادی من است و با توجه به ســنم که ۴۱ است، پیداســت دلیل این ۹ سال دوری تنبلی نبوده است؛ من در پی ارائه فرم و محتوای تازه‌ام؛ دلم می‌خواهد مخاطب آثارم را همیشــه با شگفتی روبه‌رو کنم. پس از آنکه «لایت باکس»، زمینه و بستر ارائه خط‌هایم شــد و مورد توجه استادان برجسته و حراج‌های بین‌المللی کریستیز و ساتبیز در لنــدن، پاریس و دوبی قرار گرفت، تلاش کــرده‌ام در این راه تجربه‌گرایی را ادامه دهم. همین ۹ کار که در گالری «آرت‌لند» به نمایش درآمد، نمونه‌هایی از ایده‌های جدیدم است که ارائه خواهم کرد.

در ایــن میــان آثار «چــاه عشــق» و «مکعب عشــق» وارد فضای «کانسپچوال‌آرت» یا «هنر مفهومی» شدند. چگونه این اتفاق افتاد؟

هنــر معاصر علاقه ویژه من اســت -بــا آنکه نقاشــی-خط را مدیومی مدرنیســتی می‌داننــد- و دلم می‌خواهــد این گونه خوشنویســی را با زبان امــروزی نمایش دهم؛ غیر از دو اثری که اشــاره کردیــد، کارهای دیگری در این نمایشــگاه هستند که در چینش و چیدمان حالت سیال و متغیر دارند که خودش فاصله‌گرفتن از مدرنیســم اســت؛ مهم‌تر از این روح حاکم بر کلیت آثار است. من از تکنولوژی استقبال می‌کنم، این را که آثارم دکوراتیو محسوب می‌شــود نیز در دایره تعریف از هنر معاصر تعبیر می‌کنم؛ اثر «چاه عشــق» یک چاه عمیق آینه‌کاری اســت که همه وجودش در تلألؤ نور نقاشــی-خط کلمه عشــق را بازتاب می‌دهد. درباره این کار نوشته‌ام: «گاهی برای رسیدن به عشق باید به هر جایی (حتی هرچاهی) سرک کشید. اما اگر حتی عشــق ته یک چاه هم باشــد، نمود خارجی دارد و از دور می‌تــوان آن چاه را نیز نورانــی دید». اما «مکعب عشق» همنشــینی نور، خط و تکنولوژی در قالبی مکعبی است. درباره این اثر نوشته‌ام: «وقتی به عشق نگاه می‌کنیم، در حقیقــت انعکاس چهــره خودمان (انســان) را در آن می‌بینیم؛ چراکه انســان تنها موجودی اســت که عشق را به‌عنوان جزئی از وجود خود پذیرفت و خودش هم جزئی از عشق است».

دکوراتیوبودن مؤلفه‌ای از هنر معاصر است و من با علم به این نکته تلاش کردم صورتی زیبا بر این معنای زیبا بسازم. هنر معاصر نه‌تنها صورت زیبا را پنهان نمی‌کند بلکه به تلألؤ آن می‌افزاید تا نگاه مخاطب امروز را که در هجوم تصاویر متعدد است، به سوی خود جلب کند؛ باور کنید در این روزها که رسانه‌های متنوع همه زندگی بشری را به تسخیر خود درآورده‌اند، جلب‌توجه‌کردن یک اثر هنری امر غریبی است

اثر «آونگ عشــق» هم وجهی از معاصریت دارد، بومی معلق و آویزان که در انتظار تکانی از مخاطب است.

بله همین‌طور است. کنار اثر کاغذی چسبانده‌ام که روی آن نوشــته شده است: «لطفا دســت بزنید». ما از مخاطبان می‌خواهیــم تا این کار را تکان بدهنــد، کار حرکت پاندولی می‌کنــد و از تعریف‌های مدرنیســتی یک اثــر هنری رهایی می‌یابــد. دیده‌ام که برخی مخاطبــان تعبیرهای مختلف و متنوعــی از این اثر دارند؛ یکی می‌گفــت این کار مانند خود عشق همیشه در آمدورفت است، دیگری آن را به سیال‌بودن عشق نسبت می‌داد و... اما من درباره‌اش نوشته‌ام: «من باور دارم که زندگی بدون عشــق مثل حرکت آونگ یکنواخت و تکراری می‌شود».

متن این کارها چیســت؟ در برخی آثــار متن‌ها خوانده نمی‌شوند!

در همه آثار خط-نوشــته‌ها عشــق اســت و دو کار هم نوشــتارهای عاشقانه در توصیف عشق است؛ اما آگاهانه از خواناشدن خطوط پرهیز کرده‌ام؛ فرم و پیچش‌های حروف و خطوط و الهامی که تصویرشان به مخاطب انتقال می‌دهد، برایم مهم است.

برخی معتقدند آثارتان وجهی دکوراتیو دارد و زیبایی آنها قبل از هر چیز به چشم می‌آید. نظرتان چیست؟

این کاملا آگاهانه اســت؛ دکوراتیوبودن مؤلفه‌ای از هنر معاصر اســت و من با علم به این نکته تلاش کردم صورتی زیبا بر این معنای زیبا بسازم. هنر معاصر نه‌تنها صورت زیبا را پنهان نمی‌کند بلکه به تلألؤ آن می‌افزاید تا نگاه مخاطب امروز را که در هجوم تصاویر متعدد اســت، به ســوی خــود جلب کند؛ باور کنید در این روزها که رســانه‌های متنوع همه زندگی بشری را به تسخیر خود درآورده‌اند، جلب‌توجه‌کردن یک اثر هنری امر غریبی است.

چه شد بین پزشکی و هنرمندبودن، اولویت‌تان «هنر» شد؟

البته پزشکی به‌ویژه شاخه زیبایی، جدای از هنر نیست؛ فقط محل اجرای اثر هنری به‌جای بوم، روی پوست مراجعه‌کننده است! و اثر هنری به‌جای بوم، روی پوست فرد زیباجو می‌نشیند.

البته این نگاه شما، محل بحث است!

اما اینکه چرا من، هنر را ترجیح می‌دهم، دلایل مختلف دارد، مهم‌ترین آن حس رهایی بی‌حدومرزی اســت که هنر به من می‌دهد؛ من تکرار را دوست ندارم و تنها چیزی که به من اجازه کشــف افق‌های تازه را می‌دهد، هنر است. اگر روزی بنا باشــد بین هنر و پزشــکی یکی را ادامه دهم، قطعا انتخاب اولم هنر خواهد بود!

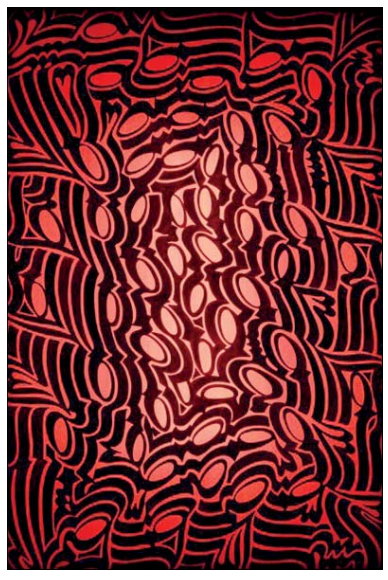

ضرباهنگ

نگاهی به موسیقی ۱۰

حمید فرید

● آواز «افشــاری» یکی از آوازهای موسیقی ایرانی اســت که از متعلقات دستگاه شور دانسته می‌شود؛ ولــی در میان متعلقات شــور اختلاف افشــاری در مقایســه با ســایر آوازها (مانند دشتی، ابوعطا، بیات ترک) بیشتر است؛ به‌طوری‌که برای بعضی شنوندگان ممکن است با «سه‌گاه» و به‌ویژه «نوا» اشتباه گرفته شــود؛ اما به لحاظ فواصل، افشاری با محور اصلی شور و به آواز ابوعطا شــباهت زیادی دارد. شاید به همین دلیل اســت که می‌توان بین این سه دستگاه به‌خوبــی «مرکب‌نــوازی» یــا «مرکب‌خوانی» کرد (نمونه خوب مرکب‌خوانی آلبوم نوا؛ نتیجه همدلی پرویــز مشــکاتیان و محمدرضا شــجریان اســت). همان‌طور که اشــاره شــد، آواز افشــاری، برخلاف برخی از متعلقات دستگاه شور، نسبتا مستقل است؛ چنان‌کــه مُد و فرود مخصوص به خــودش را دارد و بــه محور اصلی شــور فرود نمی‌آیــد؛ اما «هرمز فرهت» معتقد است از آنجایی که گوشه‌های پایانی افشــاری به محور اصلی دستگاه شــور پرده‌گردانی می‌کنند، افشاری غالبا جزء متعلقات شور طبقه‌بندی می‌شــود (پرده‌گردانــی، مُدگــردی، مقام‌گردانی یا مدولاســیون، اصطلاحی اســت در تئوری موسیقی که برای توصیف تغییر کلید موســیقی یا جابه‌جایی از یک گام یا مقام یا دستگاه به گام یا مقام یا دستگاه دیگر، به کار می‌رود). نام افشــاری از نام ایل افشــار گرفته شده است (افشــار یا «اوشار» یکی از ایل‌های ترک‌های اغوز، جزء گروه قومی ترک‌های آذربایجانی هستند که در زمان شاه اســماعیل صفوی همراه با شــش ایل بزرگ از آناتولی عثمانی به ایران آمدند و پایه‌های دودمان صفــوی را بنیان نهادند). اهمیت این آواز در طول تحولات ردیف افزایش یافته است، به شــکلی که در ردیف‌های قدیمی‌تر (مانند ردیف میرزا عبدالله) اهمیت کمتری داشته و مدت اجرای آن کمتر از پنج دقیقه بوده اســت؛ اما در ردیف‌های پس از آن اهمیت بیشتری پیدا کرده؛ چنان‌که اجرای آن به‌راحتی تا ۳۰ دقیقــه ادامه می‌یابد و در برخی از ردیف‌هــای آوازی (بــه طور مثــال، ردیف آوازی مرحوم نورالدین رضوی‌سروستانی) آواز افشاری ۴۵ دقیقه طول کشیده اســت. استاد روح‌الله خالقی در کتاب «نظری به موســیقی» آورده اســت: «افشاری آوازی است مغموم و دردناک که از داستان هجران سخن می‌راند. گویی عاشقی است خسته و ناامید که از شــدت درد می‌نالد و جز ناله هــم با چیز دیگری ســروکاری ندارد و گاه از زیادی رنج فریادی از سینه پرآتش خود برمی‌کشــد که شــنونده را سخت متأثر می‌کند». بــه طور کلی ایــن آواز برای نشــان‌دادن حالاتی مانند ناله‌های جانســوز هجران و شــکایت از بی‌وفایــی یــاران و اظهــار درد و انــدوه درونی و ناامیدی‌ها و ناکامی‌ها و اظهار تألم و تأثر از رنج‌های زندگــی و ذکر خاطــرات اســف‌انگیز بهترین نمونه است؛ ولی گوشــه رهاب (رهاوی) که در اواخر آواز افشاری نواخته می‌شــود، امیدبخش توصیف شده اســت؛ چنان‌که گویی «آب خنکی بر قلب ســوزان می‌ریزد». البتــه نکته‌ای که باید به آن اشــاره کرد، این اســت که حالت افشــاری به‌ویژه در عراق کاملا متفاوت اســت و می‌توان از آن بــرای مرکب‌خوانی به ســایر دســتگاه‌ها مثلا بیات ترک نیز استفاده کرد یا گوشــه مثنوی (که فرمی ثابت در موسیقی ایرانی اســت که در همه دســتگاه‌ها با وزن ثابت اشــعار مثنــوی: فاعلاتــن فاعلاتن فاعلات اجرا می‌شــود)، معمولابرای راز و نیاز و نیایش اســتفاده می‌شود که باید به آواز مثنوی-افشــاری اســتاد شجریان در ماه مبــارک رمضان پیش از نیایش ربنا اشــاره کرد (این دهان بستی، دهانی باز شد). از آنجایی که گفتیم، آواز افشاری بر محوریت دستگاه شور است، نتی است آن درجه دوم شــور و نت شــاهد آن درجه چهارم شور است. افشــاری دارای درآمدهای متعددی است که در ردیف‌های مختلف اجرا می‌شــود. به‌عنوان مثال در ردیف «علی‌اکبر شــهنازی»، هشــت درآمد برای آواز افشــاری آمده است. درآمدهای افشاری، گاه در درجات هفتم، هشــتم و حتی نهم هم می‌روند و به درجات بالای گام تأکید می‌کنند و نهایتا به نت شاهد و ایست افشاری بازمی‌گردند. از مهم‌ترین گوشه‌های افشــاری می‌توان به بیات راجع، رُهاب، مســیحی، نهیب و مثنوی پیچ (در این گوشــه بیشــتر از اشعار مولانا استفاده می‌شود) اشاره کرد. یکی از مهم‌ترین گوشــه‌های موســیقی ایرانی، نهیب در آواز افشاری اســت که تکنیک‌هــای تحریری و کاربــردی در این گوشه، در بسیاری از گوشه‌های دستگاه‌ها و آوازهای دیگر استفاده می‌شود. مثلا در گوشه شکسته در آواز بیات ترک یا در چکاوک در دســتگاه همایون، اصول موجود در نهیب به کار گرفته می‌شــود. نوســان در زیروبم‌خوانی در این گوشــه بسیار زیاد است و تحریر فرود این گوشه، دارای دو دسته تحریر به نام «تحریر بلبلی» اســت که اگــر با فرکانس صوتی مناســب بــا آواز خوانده شــود، دقیقا صدای بلبــل در ذهن تداعی می‌شــود. همچنین گوشــه عراق را به‌عنوان اوج افشاری بیان می‌کنند. فرهاد فخرالدینی معتقد است که با گوشــه عراق می‌توان پرده‌گردانی کرد و به دستگاه ماهور وارد شــد. از نمونه‌های شنیداری آواز افشــاری می‌تــوان بــه تصنیــف «از کفم رها» ســاخته عارف قزوینی و همچنین آلبوم «آرام جان» از محمدرضا شجریان با همراهی گروه آوا اشاره کرد.